State Studies of Contemporary Iran

02

Vol. 12
Summer 2026

Research Paper

Received: 2026/06/30
Revised: 2026/09/03
Accepted: 2026/09/09
Published: 2026/09/09
P.P: 139-162

ISSN: 2783-1914
E-ISSN: 3092-7765

An Analysis of the Role of US-Israeli Expansionism in Shaping Iranian Social Cohesion during the Ramazan War

Ebadolah Akhtari [1] | Ali Akbar Jafari *[2]

Abstract

Social cohesion is a social construct in which diverse political groups and movements despite ideological and political differences reach a consensus on shared national goals and interests and, through sustained cooperation, maintain internal unity in the face of external threats. Iran's social cohesion became particularly evident during the two imposed wars of Khordad and Esfand 1404. This article seeks to answer the question of how drawing upon the aforementioned wars external threats stemming from the expansionism of the United States and Israel have served as a factor in regenerating social cohesion within Iran. The rationale and objective of this study are to understand Iran's domestic political developments and to examine the impact of external factors and structures on the dynamics of the "sacred alliance" within the Islamic Republic of Iran.. This article is analytical-explanatory in nature, and the research method employed is discourse analysis. To this end, relevant data were gathered and analyzed through a review of authoritative sources, including books, scholarly articles, and published analytical reports.. Drawing on the theoretical framework of constructivism and emphasizing the role of ideas, norms, identities, and discourses in shaping social cohesion this article explains the mechanism by which the expansionism of the United States and Israel has transformed into a unifying factor. It does so by redefining the external threat as "the Other." The research findings indicate that the onset of US and Israeli expansionism has fostered social cohesion in Iran through several processes: redefining the external threat as a danger to national integrity, forging elite consensus on the principle of resistance, shifting public discourse toward patriotism, and strengthening coordination among military and security institutions.

Keywords: National identity, expansionism, constructivism, United States, Israel, social cohesion.

1. PhD Student in International Relations, Department of Political Science and International Relations, University of Mazandaran, Babolsar, Iran.
2. Corresponding Author: Professor of International Relations, Department of International Relations, Faculty of Law and Political Science, University of Mazandaran, Babolsar, Iran.
Email: a.jafari@umz.ac.ir

Cite this Paper: Akhtari, E; Jafari, A.A (2026). An Analysis of the Role of US-Israeli Expansionism in Shaping Iranian Social Cohesion during the Ramazan War. ***State Studies of Contemporary Iran***, 02(12), 139–162.

Publisher: Imam Hussein University

© **Authors**

This article is licensed under a Creative Commons Attribution 4.0 International License (CC BY 4.0) .

دولت پژوهی ایران معاصر

واکاوی نقش توسعه‌طلبی آمریکا – اسرائیل بر شکل‌گیری انسجام اجتماعی ایرانیان در جنگ رمضان

عباداله اختری [۱] | علی اکبر جعفری [۲*]

۰۲
دوره دوازدهم
تابستان ۱۴۰۵

مقاله پژوهشی

تاریخ دریافت: ۱۴۰۵/۰۴/۰۹
تاریخ بازنگری: ۱۴۰۵/۰۶/۱۲
تاریخ پذیرش: ۱۴۰۵/۰۶/۱۸
تاریخ انتشار: ۱۴۰۵/۰۶/۱۸
صص: ۱۶۲-۱۳۹

شاپا چاپی: ۱۹۱۴-۲۷۸۳
الکترونیکی: ۷۷۶۵-۳۰۹۲

چکیده

انسجام اجتماعی یک برساخته اجتماعی است که در آن گروه‌ها و جریان‌های سیاسی مختلف، علی‌رغم اختلافات ایدئولوژیک و سیاسی، حول اهداف و منافع مشترک ملی به توافق می‌رسند و در چارچوب یک همکاری پایدار، انسجام داخلی را در برابر تهدیدات خارجی حفظ می‌کنند. انسجام اجتماعی ایران در مواجهه با دو جنگ تحمیلی خرداد و اسفند ۱۴۰۴ برجسته شد. در این مقاله به دنبال پاسخ به این پرسش هستیم که با استناد به جنگ‌های مورد اشاره چگونه تهدیدات خارجی ناشی از توسعه‌طلبی آمریکا و اسرائیل به‌عنوان عاملی برای باز تولید انسجام اجتماعی در ایران عمل کرده است؟ ضرورت و هدف این نوشتار، درک تحولات سیاسی داخلی ایران و بررسی تأثیر عوامل و ساختارهای خارجی بر پویایی‌های اتحاد مقدس در جمهوری اسلامی ایران است. نوشتار مقاله تحلیلی – تبیینی بوده و روش تحقیق مورداستفاده، تحلیل گفتمان است. در این راستا، داده‌های مرتبط از طریق مطالعه‌ی منابع معتبر شامل کتب، مقالات علمی و گزارش‌های تحلیلی منتشرشده گردآوری و مورد تجزیه‌وتحلیل قرار گرفته‌اند. این مقاله بر اساس چارچوب نظری سازه‌انگاری با تأکید بر نقش ایده‌ها، هنجارها، هویت‌ها و گفتمان‌ها که در شکل‌دهی انسجام اجتماعی مؤثر هستند؛ با باز تعریف تهدید خارجی به‌مثابه دیگری، سازوکار تبدیل توسعه‌طلبی آمریکا و اسرائیل به عامل وحدت‌بخش را تبیین می‌نماید. یافته‌های پژوهش نشان می‌دهد که با آغاز توسعه‌طلبی آمریکا و اسرائیل، از طریق بازتعریف تهدید خارجی به‌عنوان خطری برای تمامیت ملی، ایجاد اجماع نخبگان بر اصل مقاومت، تغییر گفتمان عمومی به سمت میهن‌پرستی، و تقویت هماهنگی نهادهای نظامی و امنیتی، به شکل‌گیری انسجام اجتماعی در ایران منجر شده است.

کلیدواژه‌ها: هویت ملی، توسعه‌طلبی، سازه‌انگاری، ایالات متحده آمریکا، اسرائیل، انسجام اجتماعی.

۱. دانشجوی دکتری روابط بین الملل، گروه علوم سیاسی و روابط بین الملل، دانشگاه مازندران، بابلسر، ایران.
۲. نویسنده مسئول: استاد روابط بین الملل، گروه روابط بین الملل، دانشکده حقوق و علوم سیاسی، دانشگاه مازندران، بابلسر، ایران. Email: a.jafari@umz.ac.ir

استناد: اختری، عباداله؛ جعفری، علی اکبر (۱۴۰۵). واکاوی نقش توسعه‌طلبی آمریکا – اسرائیل بر شکل‌گیری انسجام اجتماعی ایرانیان در جنگ رمضان، **دولت پژوهی ایران معاصر**، ۰۲(۱۲)، ۱۶۲–۱۳۹.

ناشر: دانشگاه جامع امام حسین (ع)

© نویسندگان
این مقاله تحت لیسانس آفرینندگی مردمی (Creative Commons License- CC BY) در دسترس شما قرار گرفته است.

مقدمه و بیان مسئله

مفهوم انسجام اجتماعی میان دولت و ملت در جمهوری اسلامی ایران، از حوزهٔ مباحث تخصصی دانشگاهی فراتر رفته و به یک گفتمان عمومی تبدیل شده است. این فراگیری، نشان از اهمیت این مقوله و حساسیت فزاینده اجتماعی و فرهنگی‌نسبت به آن دارد. تحقق عملی این مفاهیم، مستلزم فراتر رفتن از شعارها و گذار از «سیاست‌های اعلانی» به «سیاست‌های اجرایی» است. در این چارچوب، پرسش محوری این است که چگونه تهدیدات خارجی ناشی از توسعه‌طلبی آمریکا و اسرائیل در جنگ دوازده‌روزه و جنگ رمضان سال ۱۴۰۴ می‌تواند به‌عنوان یکی از عوامل برای تقویت همبستگی و انسجام داخلی در جهت حفظ منافع و مصالح عالی کشور تبدیل شود؟

بعد از انقلاب اسلامی، مناسبات بین‌المللی ایران با قدرت‌های فرامنطقه‌ای، به‌ویژه آمریکا و اسرائیل، همواره با تنش و تقابل همراه بوده است. یکی از پیامدهای مهم این تقابل، تأثیر آن بر ساختار داخلی جامعه ایران و میزان انسجام ملی در برابر تهدیدات بیرونی بوده است. بااین‌حال، مسئلهٔ اساسی که این پژوهش به دنبال بررسی آن است، نه صرفاً بررسی خود تهدیدات خارجی، بلکه واکاوی نقش عوامل داخلی به‌عنوان حلقه‌های واسط در فرایند تبدیل این تهدیدات به انسجام اجتماعی است. به بیان دقیق‌تر، پرسش اصلی آن است که توسعه صنعتی، عدالت اجتماعی و مشارکت سیاسی که در نگاه نخست ممکن است صرفاً متغیرهای داخلی تلقی شوند؛ در بستر توسعه‌طلبی و اقدامات خصمانهٔ آمریکا و اسرائیل، چگونه کارکردی دوگانه یافته و از یک سو بستری برای آگاهی‌بخشی و تشکل‌های صنفی، و ازسوی‌دیگر عاملی برای همبستگی ملی در برابر دشمن خارجی فراهم می‌آورند؟ فرضیه‌ی پژوهش بر این نکته استوار است که ادراک مشترک از تهدید بیرونی، نه تنها شکاف‌های ناشی از توزیع نامتوازن مزایای توسعه را تحت‌الشعاع قرار می‌دهد، بلکه گفتمان عدالت اجتماعی و مشارکت سیاسی را از سطح یک برنامه‌ی صرفاً داخلی به سطح یک «عنصر هویتی مقاومت» ارتقا می‌دهد؛ فرآیندی که با گسترش ارتباطات جمعی و نهادهای مدرن، به شفاف‌سازی اهداف خصمانه‌ی آمریکا و اسرائیل علیه امنیت ملی ایران انجامیده و زمینه را برای همگرایی و پایداری ملی هموار می‌سازد. بنابراین، این پژوهش در پی آن است که با تحلیل شواهد و

داده‌های تاریخی، نشان دهد چگونه تهدید خارجی، متغیرهای داخلی را به خدمت انسجام اجتماعی درمی‌آورد، نه اینکه صرفاً به بررسی کلی این متغیرها به‌صورت مستقل بپردازد.

گرچه در پژوهش‌های پیشین دربارهٔ انسجام اجتماعی در جمهوری اسلامی ایران، همواره بر نقش عواملی چون مشارکت سیاسی، عدالت اقتصادی و قانون‌پذیری تأکید شده، اما آنچه به‌عنوان یک خلأ نظری در این مطالعات قابل‌شناسایی است، تبیین چگونگی تأثیرپذیری این متغیرهای داخلی از تهدیدات توسعه‌طلبانه‌ی خارجی به‌ویژه آمریکا و اسرائیل بر انسجام ملی در ایران است. به‌عبارت‌دیگر، مسئلهٔ اصلی آن است که آیا فشارهای بیرونی صرفاً به بی‌ثباتی در جمهوری اسلامی می‌انجامند، یا در شرایطی می‌توانند با تغییر کارکرد عوامل داخلی، به عاملی برای همگرایی ملی در این کشور تبدیل شوند؟ پژوهش پیش‌رو درصدد است تا با بررسی شواهد تاریخی در ایران، این رابطه‌ی تعاملی را واکاوی کرده و برخلاف رویکردهای پیشین که هر یک از این متغیرها را به‌طور مستقل تحلیل کرده‌اند، الگوی تازه‌ای از «انسجام تهدیدمحور» را برای جمهوری اسلامی ایران ارائه دهد.

بر اساس نظریهٔ سازه‌انگاری ونت، هویت‌های کنشگران (از جمله دولت‌ها) در بستر تاریخی و فرهنگی ساخته می‌شوند و منافع ملی نیز بر اساس همین هویت‌ها تعریف می‌گردند. از این منظر، توسعه‌طلبی آمریکا و اسرائیل در قبال ایران، نه صرفاً یک راهبرد قدرت‌محور، بلکه بازتابی از هویت استثناگرایی آمریکایی و هویت بقا محور اسرائیلی است که در تعامل با «دیگری ایرانی» معنا یافته است. در مقابل، هویت انقلابی جمهوری اسلامی ایران که بر پایهٔ استکبارستیزی و دفاع از مستضعفان شکل‌گرفته، منافعی چون مقاومت، خودکفایی و محور مقاومت را تعریف کرده و تقابل با آمریکا و اسرائیل را نه یک تهدید صرف، بلکه بخشی از هستی هویتی خود می‌داند. بنابراین، پژوهش پیش‌رو با تکیه بر چارچوب نظری ونت، در پی تبیین آن است که چگونه این تقابل هویتی، در بستر جنگ‌های مذکور به همگرایی و انسجام ملی در جمهوری اسلامی ایران تبدیل می‌شود.

بنابراین، جنگ رمضان بین ایران از یک سو و آمریکا و اسرائیل ازسوی‌دیگر، نشانه‌هایی از یک درگیری چند ساحتی را بروز داد. برای درک کامل این رویداد لازم است ابتدا ابعاد مادی و ژئو پلتیکی آن و سپس نشانه‌های تأثیرپذیری از منازعات هنجاری را با توجه به داده‌های عینی

تحلیل نمود. هرگونه تغییر در این رابطه، منوط به دگرگونی در انگاره‌ها و هنجارهای حاکم بر این هویت‌هاست. تا زمانی که هویت آمریکایی و اسرائیلی، ایران را به‌عنوان یک «دشمن هویتی» تعریف می‌کند و هویت ایرانی نیز غرب را «دیگری استکباری» خود می‌پندارد، چرخه تقابل و تعارض تداوم خواهد یافت.

اهمیت و ضرورت این پژوهش از آنجا ناشی می‌شود که جنگ رمضان را نمی‌توان صرفاً یک رویداد نظامی تلقی کرد؛ بلکه این واقعه بستری برای رقابت راهبردی میان جمهوری اسلامی ایران از یک سو و ایالت متحده و اسرائیل ازسوی‌دیگر محسوب می‌شود. این رقابت، با هدف تأثیرگذاری بر هویت ملی و امنیت داخلی ایران طراحی شد و به همین دلیل، بررسی واکنش‌های درونی و ظرفیت‌های انسجام ساز در مواجهه با آن از حیث نظری و کاربردی حائز اهمیت است. این تهاجم گرچه خساراتی جبران‌ناپذیر داشت، اما به‌عنوان یک نقطه عطف تاریخی عمل کرده و با ایجاد نوعی وحدت حول پرچم شکاف‌های پیشین را کم‌رنگ و انسجام اجتماعی را حول محور دفاع از تمامیت ارضی و هویت جمعی بازتعریف نمود. از این منظر، واکاوی چگونگی تبدیل این تهدید وجودی به فرصتی برای انسجام و بازتولید سرمایه‌های هویتی و معنوی، ضرورتی اجتناب‌ناپذیر برای درک تحولات کنونی و آینده نظام جمهوری اسلامی ایران به شمار می‌رود.

مبانی نظری پژوهش

سازه‌انگاری

از دیدگاه سازه‌انگاری[1] ونت، هویت و منافع دولت‌ها برساخته‌ی تعاملات اجتماعی‌اند و امری طبیعی یا ذات‌گرایانه نیستند. (Asgarkhani and Mansouri Moghadam, 2010: 196) بر این پایه، سیاست‌های توسعه‌طلبانهٔ آمریکا و اسرائیل در منطقه، بازتاب هویت‌های امنیتی، ایدئولوژیکی آن‌هاست که در گفتمان تهدید، بازتولید می‌شود. این فرایند، با برساخت «دیگری» مشترک، به انسجام درون‌گروهی و میان متحدانش دامن می‌زند. ونت نیز با تأکید بر معناداری روابط اجتماعی، فهم این پدیده‌ها را نیازمند رویکردی تفسیری و رابطه‌ای می‌داند.

1 Constructivism

(Wendt,1998: 62)بدین‌سان، انسجام اجتماعی پدیدآمده در برابر توسعه‌طلبی، خود برساخته‌ای گفتمانی حول محور مقاومت و استقلال‌طلبی است.

سازه‌انگاری به‌عنوان چارچوب نظری این پژوهش با تأکید بر ماهیت اجتماعی و هنجاری عرصه بین‌الملل، در تقابل با رویکردهای مادی‌گرای صرف قرار می‌گیرد. این رویکرد بر این اصل استوار است که ایده‌ها، هنجارها، فرهنگ و به‌ویژه هویت‌ها، نقشی تعیین‌کننده در شکل‌دهی به کنش بازیگران بین‌المللی ایفا می‌کنند. از منظر سازه‌انگاران، واقعیت‌های اجتماعی از جمله منافع ملی و حتی تهدیدات اموری عینی و از پیش تعیین‌شده نیستند، بلکه در فرایند تعاملات و گفت‌وگوهای اجتماعی ساخته می‌شوند. این دیدگاه با اولویت‌دادن به برساختگی اجتماعی پدیده‌ها، به رابطه دیالکتیکی ساختار و کارگزار توجه دارد؛ به این معنا که همان‌گونه که کنش‌های دولتی، نهادها و هنجارهای بین‌المللی را شکل می‌دهند، این ساختارهای هنجاری نیز به نوبه خود بر هویت و منافع دولت‌ها تأثیر می‌گذارند (Jafari et al, 2022: 301).

بر اساس رهیافت سازه‌انگاری در روابط بین‌الملل، هنجارها و انگاره‌های مشترک، شکل‌دهنده فرهنگ و هویت کارگزاران سیاسی هستند و از این طریق، به رفتارها و حدود سیاسی جهت می‌دهند. این هنجارها هستند که منافع و حتی سیاست را تعریف می‌کنند؛ به‌گونه‌ای که قدرت و منافع پدیده‌هایی عینی و ثابت نیستند، بلکه برساخته‌ای از باورها و شناخت‌های ناشی از تعامل کنشگران در یک اجتماع هستند. این فرایند، هم‌زمان به تقویت هویت می‌انجامد و منافع را بازتعریف می‌کند. نحوه نگرش یک کارگزار به جهان، عضویت در دولت خاص و موقعیت کشورش در نظام بین‌الملل، همگی ریشه در هویت وی دارد. به‌عبارت‌دیگر، جهان‌بینی و هویت کنشگران جدایی‌ناپذیرند و هنجارهایی که جهان‌بینی آنان را می‌سازند، هویت دولت‌ها را نیز شکل می‌دهند. سازه‌انگاری در پی نشان‌دادن رابطه میان دگرگونی‌های هنجاری و هویت با منافع دولت‌هاست؛ از منظر سازه‌انگاران، این هویت است که به ملت‌ها اجازه می‌دهد خود را معنادار کرده، دیگران را دسته‌بندی نموده و براین‌اساس، آنان را در زمره دوستان یا دشمنان قرار دهند. بر این مبنا، تلاش دولت‌ها برای تغییر یا حفظ وضع موجود، ایجاد وفاق در جامعه و یا تعیین نوع رابطه با سایر کشورها قابل‌تحلیل و تبیین است (Hazhirian et al, 2020: 113). به طور خاص، سازه‌انگاری بین‌المللی بر این باور است که خود و دیگری در یک رابطه معناسازی متقابل قرار

دارند. هویت یک کشور اغلب در تقابل یا همسویی با دیگری معنادار تعریف و تقویت می‌شود. وجود یک تهدید یا دشمن مشترک بیرونی می‌تواند به‌عنوان یک شتاب دهندهٔ قدرتمند عمل کند که تفاوت‌های داخلی را کم‌رنگ کرده و حول یک هویت جمعی مشترک، انسجام اجتماعی ایجاد نماید.

همبستگی

نظریه همبستگی به‌عنوان چارچوبی تحلیلی در جامعه‌شناسی سیاسی، به بررسی نقش کنشگران عقلانی در شکل‌گیری و حفظ گروه‌های اجتماعی می‌پردازد. در این نظریه، همبستگی نه تنها به‌عنوان عاملی برای افزایش کارکردهای اولیه گروه، بلکه به‌عنوان عنصری کلیدی در ایجاد تعهدات جمعی و هنجارهای مشترک عمل می‌کند. بر خلاف نظریه‌های ساختار اجتماعی و کنترل اجتماعی که بر الگوهای تعامل و قوانین رسمی تمرکز دارند، نظریه همبستگی بر جهت‌گیری عاملی و احساس تعلق اعضا استوار است. این دیدگاه نشان می‌دهد که همبستگی می‌تواند در ظهور گروه‌ها، شکل‌گیری هنجارها، و تقویت تعهدات اعضا نقش اساسی ایفا کند. همچنین، افزایش سطح همبستگی در گروه‌ها می‌تواند به افزایش کارایی در حفظ نظم اجتماعی و کاهش هزینه‌های کنترل منجر شود. در نهایت، این نظریه به بررسی شرایطی می‌پردازد که تحت آن، همبستگی به‌عنوان یک متغیر مستقل در پویایی گروه‌ها و تداوم دولت‌ها تأثیرگذار است (Patrick Dorin et al, 2007: 191).

انسجام اجتماعی در سه گونه اصلی ظهور می‌یابد: نخست انسجام خودجوش که ریشه در سنت‌های دیرینه و تغییرات کند جوامع ابتدایی دارد و نظم را به‌صورت طبیعی و ناخودآگاه برقرار می‌سازد؛ دوم انسجام توأم با ظهور که حاصل ورود اندیشه‌های نوین بوده و معمولاً از راه تبعیت اقلیت از اکثریت یا فشار هنجاری شکل می‌گیرد و بیشتر در دوره‌های گذار فرهنگی دیده می‌شود؛ و سوم انسجام توأم با تغییر که مختص جوامع پیچیده امروزی است و در بستر ارتباطات گسترده و تعاملات چندلایه، ارزش‌ها و هنجارها را به‌صورت پویا بازتعریف کرده و انعطاف‌پذیری بالایی در برابر تحولات اجتماعی دارد. بااین‌حال، هر سه نوع انسجام بر پایهٔ توافق جمعی، نظم مداری، احساس تعلق مشترک و اشتراک در نمادها و اصول بنیادین استوارند و در نهایت همگی تأمین‌کنندهٔ همبستگی اجتماعی و تداوم کارکردهای اساسی جامعه هستند (Mostafaei, 2009 : 21) .

جامعه محصول تصمیم‌گیری افراد است و این افراد خود تکمیل‌شده نیستند. لذا چون عاملان در کارگزاران اجتماعی محدودند، جامعه نیز محدود خواهد بود. از آنجا که هیچ گفتمان و هویت ثابت و نهایی وجود ندارد و عناصر متعدد، هویت‌ها و گفتمان‌ها را به چالش می‌کشند، جامعه طرحی باز و گشوده دارد و هیچ‌گاه ثابت نمی‌شود. یک مفصل‌بندی موقت برای مدتی جامعه را به طور نسبی ثابت می‌کند، اما همواره امکان بحران‌هایی وجود دارد که این ثبات نسبی را بر هم زده و فضایی برای بازتعریف روابط اجتماعی جدید فراهم می‌سازد. برساخته بودن جامعه، عدم قطعیت هویت‌ها و امکان تغییر دائمی و شکل‌گیری نظمی جدید را نشان می‌دهد که مستقیماً با پویایی مفهوم انسجام ملی مرتبط است.

این انسجام ملی موقت و شکننده، خود محصول روابط قدرت است که در یک بستر گفتمانی مشخص شکل می‌گیرد. قدرت نه به‌عنوان یک دارایی در دست گروهی خاص، بلکه به‌عنوان نیرویی که جامعه، دانش و عینیت را تولید می‌کند، عمل نموده و معناها و هویت‌های مسلط را بر می‌سازد. برای تثبیت یک معنای خاص به‌عنوان «انسجام اجتماعی»، گفتمان‌ها و هویت‌های رقیب باید به حاشیه رانده شوند. بنابراین، وفاق ملی یک نقطه ثابت و نهایی نیست، بلکه همواره حاصل فرآیندی از تقابل، مذاکره و اعمال قدرت در میدان اجتماعی است و می‌تواند در مواجهه با بحران‌ها و گسست‌ها، دائماً بازتعریف و بازآفرینی شود. (Manouchehri et al., 2017: 129) این واقعیت را می‌توان در تقابل گفتمان مقاومت ایران با گفتمان توسعه‌طلبی آمریکا به‌وضوح مشاهده کرد.

تهدیدات ماهیتی دووجهی و چندلایه دارند و در قالب اشکال گوناگون بروز و ظهور می‌یابند: تهدید به‌عنوان شتاب‌دهنده اتحاد (تقویت انسجام داخلی) و تهدید به‌عنوان عامل تضعیف اتحاد (شکاف‌اندازی و ایجاد اختلال)؛ بااین‌حال انسجام اجتماعی در ایران، در مواجهه با توسعه‌طلبی آمریکا و اسرائیل، در حالتی پویا و دیالکتیکی به سر می‌برد. از یک سو، این تهدیدات با بسیج احساسات ملی و تقویت همبستگی به عاملی برای انسجام بیشتر تبدیل می‌شوند. ازسوی‌دیگر، با ایجاد فشار اقتصادی و اجتماعی و عملیات روانی دشمن، پتانسیل تضعیف نظم اجتماعی و ایجاد گسل در توافق بر سر ارزش‌های مشترک را دارند. بنابراین، کلید پایداری ایران در این است که بتواند با تکیه بر سرمایه اجتماعی و فرهنگ غنی خود، یک اتحاد ملی پایدار و

انعطاف‌پذیر ایجاد کند؛ اتحادی که نه منفعل، بلکه فعالانه در برابر تهدیدات خارجی واکنش نشان داده و ضمن حفظ وحدت، راهبردهای هوشمندانه‌ای برای خنثی‌سازی فشارها و عبور از بحران‌ها بیابد. همبستگی اجتماعی، ظرفیت بازدارندگی جامعه در برابر اقدامات خصمانه دشمن را به‌طور قابل‌توجهی افزایش می‌دهد.

انسجام اجتماعی در اندیشه امام خمینی، بر پایه اصولی همچون اسلام، قانون اساسی و مصالح ملی استوار است و تکثرگرایی در چارچوب این اصول، نه تنها تهدید نیست، بلکه موجب پویایی و تعالی جامعه می‌شود. (Kirimi Vala, 2013: 9) این دیدگاه، با تأکید بر هویت جمعی و وفاق ملی، در چارچوب نظریه‌ی سازه‌انگاری قابل تبیین است؛ چراکه هر دو رویکرد، انسجام اجتماعی را برساخته‌ای از هویت‌های مشترک و معانی میان‌ذهنی می‌دانند که در تعامل با ساختارهای اجتماعی شکل می‌گیرند. در برابر چنین الگویی، توسعه‌طلبی آمریکا و اسرائیل با هدف تضعیف این اتحاد، از طریق جنگ ترکیبی و دامن‌زدن به اختلافات داخلی، تحریم‌ها و تبلیغات ضداخلاقی، صورت می‌گیرد. این اقدامات با ایجاد شکاف ملی و القای تردید در ارزش‌های اساسی، درصدد برهم‌زدن انسجام اجتماعی ایران به‌عنوان مهم‌ترین سرمایه‌ی راهبردی آن هستند. در چنین شرایطی، تمسک به اندیشه‌ی امام خمینی به‌مثابه‌ی چارچوبی هویت‌بخش، زمینه‌ساز بازتولید همبستگی جمعی و تقویت ظرفیت مقاومت در برابر فشارهای خارجی خواهد بود.

پیشینه پژوهش

پژوهش حاضر با هدف واکاوی تأثیر سیاست‌های توسعه‌طلبانه ایالات متحده آمریکا و رژیم صهیونیستی انسجام اجتماعی در جمهوری اسلامی ایران انجام شده است. برای دستیابی به جامعیتی دقیق از پیشینه پژوهش، جستجوی نظام‌مند در پایگاه‌های اطلاعاتی علمی‌پژوهشی معتبر داخلی و بین‌المللی صورت پذیرفت. بر اساس این جستجوها، ادبیات موجود در چند محور اصلی دسته‌بندی می‌شود:

مصطفایی (۱۳۸۸) در کتاب وفاق اجتماعی: آسیب‌شناسی و راهبردهای گسترش آن، تبعیض و سلایق خطرآفرین سیاسی را از آسیب‌های اصلی وفاق اجتماعی دانسته و راهبردهای گسترش آن را در تأکید بر اهداف مشترک و مصالح ملی (امنیت، منافع و تمامیت ارضی) ترسیم می‌کند. این

چارچوب نشان می‌دهد که تهدیداتی نظیر توسعه‌طلبی آمریکا و اسرائیل، با برجسته‌سازی «دشمن مشترک» و تأکید بر مصالح ملی، می‌تواند بستری برای وفاق و انسجام اجتماعی فراهم آورد.

محرابی (۱۳۸۹) در مقاله مبانی و مؤلفه‌های انسجام ملی، انسجام ملی را پدیده‌ای آسیب‌پذیر از عوامل تهدید زای نرم‌افزاری و سخت‌افزاری دانسته و بر نقش «گفتمان ارزشی فراگیر» و «درد مشترک» در تقویت همبستگی ملی تأکید دارد. این چارچوب نظری می‌تواند برای تحلیل تأثیر توسعه‌طلبی آمریکا و اسرائیل به‌عنوان مصداق بارز عوامل تهدید زای خارجی بر انسجام اجتماعی به کار می‌رود.

رضایی (۱۳۹۰) در مقاله استلزامات وفاق ملی و انسجام اسلامی در جامعه اسلامی، وفاق ملی و انسجام اسلامی را دو مقوله‌ی درهم‌تنیده دانسته و بر استلزاماتی چون «وحدت در برابر دشمن»، «تقویت حس برادری دینی» و «پرهیز از تفرقه‌افکنی» تأکید دارد. از این منظر، توسعه‌طلبی آمریکا و اسرائیل به‌عنوان «دشمن خارجی» می‌تواند با ایجاد حس همبستگی دینی و ملی، زمینه‌ساز وفاق و انسجام اجتماعی در جامعه اسلامی شود.

جعفری (۱۳۹۷) در کتاب «منافع استراتژیک مشترک و اتحاد آمریکا و اسرائیل» به تحلیل روابط منحصربه‌فرد آمریکا و اسرائیل پرداخته و نشان داده است که این پیوند استراتژیک، فراتر از یک رابطه عادی، در قالب یک رژیم اتحاد استراتژیک عمل کرده و تأثیرات مستقیمی بر معادلات منطقه‌ای، از جمله ایجاد شکاف و تفرقه در کشورهای مخالف مانند ایران، دارد.

هژیریان و براقی (۱۳۹۹) در مقاله «بررسی بازخورد تحولات سیاست خارجی آمریکا در روابط با ایران بر اساس نظریه سازه‌انگاری» استدلال کرده‌اند که تعاملات خصمانه و گفتمان تهاجمی آمریکا علیه ایران، نه تنها یک واقعیت عینی، بلکه در ساختار هویت‌های متقابل و نقش‌های اجتماعی تعریف‌شده، تقویت شده و این چرخه به تشدید تنش و تأثیرگذاری بر فضای کنشگری داخلی بازیگران ایرانی منجر می‌شود.

زارعی و همکاران (۱۴۰۴) در مقاله «بررسی عقلانیت سیاسی مفاهمه‌ای در تحقق هم‌افزایی و انسجام ملی جمهوری اسلامی ایران (بررسی عملکرد دولت شهید ابراهیم رئیسی)» با کاربست نظریه کنش ارتباطی هابرماس نشان داده‌اند که مؤلفه‌هایی نظیر شفافیت، مبارزه با فساد، حاکمیت

قانون، رشد اقتصادی و تعامل سازنده با گروه‌های مختلف سیاسی و اجتماعی، از مهم‌ترین شاخص‌های تحقق انسجام ملی در عملکرد دولت شهید رئیسی بوده است.

نوآوری پژوهش حاضر در این است که با اتکا به چارچوب نظری سازه‌انگاری و روش تحلیل گفتمان، برای نخستین‌بار به تبیین سازوکار تبدیل توسعه‌طلبی آمریکا و اسرائیل به عامل بازتولید انسجام اجتماعی در ایران (با تأکید بر جنگ‌های خرداد و اسفند ۱۴۰۴) می‌پردازد. این پژوهش، حلقه مفقوده میان مطالعات که صرفاً بر مؤلفه‌های درونی انسجام متمرکزند و مطالعات که صرفاً به تحلیل گفتمان توسعه‌طلبی پرداخته‌اند را پیوند می‌زند. بدین‌سان، رابطه دیالکتیکی میان تهدیدات بیرونی و مؤلفه‌های داخلی انسجام را در بستر تاریخی جنگ‌های مذکور به‌صورت نظام‌مند واکاوی می‌نماید.

جدول ۱. عنوان یا توضیح مختصر

ردیف	نویسنده/ نویسندگان (سال پژوهش)	عنوان پژوهش	روش‌شناسی پژوهش	مهم‌ترین یافته‌ها و نتایج مرتبط با پژوهش
۱	مصطفایی (۱۳۸۸)	وفاق اجتماعی: آسیب‌شناسی و راهبردهای گسترش آن	تحلیلی ـ توصیفی (مطالعه کتابخانه‌ای)	تبعیض و سلایق خطرآفرین سیاسی از آسیب‌های اصلی وفاق اجتماعی‌اند. تأکید بر اهداف مشترک و مصالح ملی، از جمله امنیت، منافع ملی و تمامیت ارضی، می‌تواند موجب تقویت وفاق و انسجام اجتماعی شود.
۲	محرابی (۱۳۸۹)	مبانی و مؤلفه‌های انسجام ملی	تحلیلی ـ توصیفی (مطالعه مقاله‌ای)	انسجام ملی در برابر عوامل تهدیدزای نرم‌افزاری و سخت‌افزاری آسیب‌پذیر است. «گفتمان ارزشی فراگیر» و «درد مشترک» از عوامل مهم تقویت همبستگی ملی هستند.
۳	رضایی (۱۳۹۰)	استلزامات وفاق ملی و انسجام اسلامی در جامعه اسلامی	تحلیلی ـ توصیفی (مطالعه مقاله‌ای)	وحدت در برابر دشمن، تقویت حس برادری دینی و پرهیز از تفرقه،افکنی از الزامات وفاق و انسجام اجتماعی است. دشمن خارجی می‌تواند زمینه تقویت همبستگی ملی و دینی را فراهم کند.
۴	جعفری (۱۳۹۷)	منافع استراتژیک مشترک و اتحاد آمریکا و اسرائیل	تحلیلی ـ توصیفی (مطالعه کتابخانه‌ای)	اتحاد آمریکا و اسرائیل یک پیوند استراتژیک است که بر معادلات منطقه‌ای اثرگذار بوده و می‌تواند از طریق ایجاد شکاف و تفرقه در کشورهای مخالف، از جمله ایران، منافع مشترک خود را دنبال کند.
۵	هژبریان و براقی (۱۳۹۹)	بررسی بازخورد تحولات سیاست خارجی آمریکا در روابط با ایران بر اساس نظریه سازه‌انگاری	تحلیلی ـ تبیینی (نظریه سازه‌انگاری)	تعاملات خصمانه و گفتمان تهاجمی آمریکا علیه ایران در ساختار هویت‌های متقابل و نقش‌های اجتماعی بازتولید می‌شود و می‌تواند بر فضای کنشگری داخلی و روابط میان بازیگران ایرانی اثر بگذارد.
۶	زارعی و همکاران (۱۴۰۴)	بررسی عقلانیت سیاسی مفاهمه‌ای در تحقق هم‌افزایی و انسجام ملی جمهوری اسلامی ایران	کاربردی ـ توصیفی (نظریه کنش ارتباطی هابرماس)	شفافیت، مبارزه با فساد، حاکمیت قانون، رشد اقتصادی و تعامل سازنده با گروه‌های مختلف سیاسی و اجتماعی از مهم‌ترین شاخص‌های تحقق انسجام ملی هستند.
۷	پژوهش حاضر (۱۴۰۴)	کاوی نقش توسعه‌طلبی آمریکا ـ اسرائیل بر شکل‌گیری انسجام اجتماعی ایرانیان در جنگ‌های خرداد و اسفند ۱۴۰۴	تحلیلی ـ تبیینی (سازه‌انگاری و تحلیل گفتمان)	پژوهش حاضر سازوکار تبدیل تهدید خارجی و برساخت «دشمن مشترک» به عامل بازتولید انسجام اجتماعی را بررسی می‌کند و رابطه میان تهدیدات بیرونی، هویت ملی، گفتمان مقاومت و مؤلفه‌های داخلی انسجام اجتماعی را تبیین می‌نماید.

روش پژوهش

روش پژوهش این مقاله با رویکرد کیفی طراحی شده و برای تحلیل داده‌ها از روش تحلیل گفتمان (لاکلائو و موف) استفاده می‌کند که همخوانی کامل با چارچوب نظری سازه‌انگاری دارد. تحلیل گفتمان لاکلائو و موف یک رویکرد پساساختارگرایانه است که نشان می‌دهد چگونه معانی سیاسی از طریق مفصل‌بندی دال‌های مرکزی حول یک نقطه‌ی ثبات‌بخش (دالّ تهی) در بستر نزاع گفتمانی ساخته می‌شوند و هویت «خودی» در تقابل با «دیگری» تعریف می‌گردد. داده‌های موردنیاز از طریق مطالعه‌ی کتابخانه‌ای، اسناد و تحلیل مطالب با تکیه بر چارچوب نظری پژوهش انجام گرفته است. پژوهش با محدودیت‌هایی نظیر عدم دسترسی به اسناد محرمانه و عدم امکان مصاحبه‌ی مستقیم با تصمیم‌سازان ارشد مواجه بوده که با تکیه بر داده‌های معتبر رسمی تاحدامکان جبران شده است.

یافته‌های پژوهش

الزامات و عملیاتی‌سازی هویت ملی و انسجام در ایران

مدیریت تعارضات اجتماعی در مناطق با ترکیب قومی-مذهبی ناهمگون از طریق مدل «انسجام اجتماعی»، تمرکز دارد. مدیریت کارآمد تعارضات، تنها با اتکا به اقدامات واکنشی و پس از وقوع درگیری میسر نیست، بلکه نیازمند یک نظام پیشگیرانه، مبتنی بر نقشه‌برداری از مناطق مستعد تعارض و طراحی برنامه‌های اجتماعی است. این مدل با بهره‌گیری از چهارچوبی نظام‌مند شامل سه مرحله کلیدی «پیشگیری»، «توقف درگیری» و «بازیابی پس از تعارض» عمل می‌کند. با به‌کارگیری «خرد محلی» و ارزش‌های فرهنگی بومی از قبیل سنت‌ها، نهادهای اجتماعی و گفتارهای حکیمانه به‌عنوان عاملی کلیدی در ایجاد هماهنگی، تقویت تاب‌آوری اجتماعی و نهایتاً دستیابی به یک صلح پایدار و یکپارچگی اجتماعی عمل می‌کند (Arsal,2021:3) در این چارچوب، برای نمونه، اگرچه در مدل جاوای مرکزی توسعه‌طلبی‌های خارجی به‌عنوان یکی از منابع تعارض ساختاری محسوب می‌شود، اما در ایران، عواملی چون تحریم‌های اقتصادی، مداخلات فرامنطقه‌ای و سیاست‌های منطقه‌ای بازیگرانی نظیر ایالات متحده و اسرائیل، می‌تواند

به‌عنوان متغیرهای زمینه‌ساز تعارض هویتی و امنیتی مدنظر قرار گیرد. در این صورت، مدیریت چنین تعارضاتی مستلزم طراحی نظام‌مند پیشگیرانه‌ای است که با بهره‌گیری از نقشه‌های آسیب‌پذیری و سیستم‌های هشدار زودهنگام، کانون‌های بالقوهٔ تنش را شناسایی کرده و در مراحل بعدی، اقدامات کاهش خشونت و برنامه‌های مصالحه و بازسازی اجتماعی را با تکیه بر ظرفیت‌های نهادهای دولتی و مدنی بومی به اجرا درآورد. بدین ترتیب، تعمیم‌پذیری مدل منوط به انطباق‌پذیری ساختاری آن با واقعیت‌های اجتماعی ایران خواهد بود. در این مدل، توسعه‌طلبی آمریکا و اسرائیل به‌عنوان یک تعارض ساختاری در نظر گرفته می‌شود که می‌تواند با ایجاد شکاف‌های هویتی، اقتصادی و امنیتی، هویت ملی را تهدید کند. براین‌اساس مدیریت چنین تعارضاتی نیازمند نقش فعال نهادهای دولتی و مدنی در چهارچوب مدیریت تعارض اجتماعی است که شامل سه مرحله‌ی پیشگیری، خاتمه و بازیابی می‌شود. در مرحله پیشگیری، سیستم‌های هشدار زودهنگام و نقشه‌های آسیب‌پذیری مشابه نقشه‌های تعارض می‌تواند به شناسایی کانون‌های بالقوه تنش کمک کند. در مرحله خاتمه، اقدامات فوری برای کاهش خشونت و در مرحله بازیابی، برنامه‌های مصالحه و بازسازی اجتماعی اجرا می‌شود.

رهبران مذهبی نقش حیاتی در ترویج هماهنگی اجتماعی با دفاع از مدارا، درک و هم‌زیستی مسالمت‌آمیز میان جوامع مذهبی مختلف ایفا می‌کنند. آنان فعالانه در ابتکارات گفت‌وگوی بین ادیان مشارکت می‌کنند و به‌عنوان عاملانی برای ساختن پل‌های ارتباطی بین جوامع عمل می‌کنند. در جوامعی که دارای تنوع مذهبی (شیعه، سنی، مسیحی، یهودی، زرتشتی و...) است، نقش علما و رهبران مذهبی در تقویت هویت ملی بسیار حائز اهمیت است. منشور حقوق شهروندی نیز بر حفظ کرامت انسانی و منع تبعیض تأکید دارد. بنابراین گفت‌وگوی بین مذاهب، مجالس و نشست‌های مشترک بین علمای شیعه و سنی می‌تواند به تقویت اعتماد و کاهش تنش‌ها کمک کند. راه دیگر استفاده از ظرفیت مساجد و حسینیه‌ها به‌عنوان پایگاه‌های وحدت‌آفرین و تقویت برنامه‌های مشترک، سخنرانی‌های وحدت‌بخش و تأکید خطبا و روحانیون بر مشترکات دینی و احترام به مقدسات همه مذاهب خود نیز از عوامل وحدت ساز است. (Hutabarat,2023:5) گفت‌وگوی بین ادیان در ایران نشان می‌دهد که نقش رهبران مذهبی، فارغ از رویکردهای الهیاتی، در عمل به عاملیت اجتماعی تبدیل شده است؛ به‌گونه‌ای که گفتمان انتقادی - اخلاقی، برخلاف گفتمان

سنتی - بنیادگرا، مساجد و حسینیه‌ها را نه صرفاً پایگاه‌های هویتی، بلکه عرصه‌هایی برای تحقق کرامت انسانی و هم‌زیستی مسالمت‌آمیز بازتعریف می‌کند و این همان چیزی است که در منشور حقوق شهروندی نیز بر آن تأکید شده است.

تقویت انسجام اجتماعی در ایران از طریق الگوهای بومی و مبتنی بر آموزه‌های انقلابی ضروری است. رهبران مذهبی نقش محوری در ایجاد همبستگی ایفا کردند، در ایران نیز تقویت گفتمان مقاومت و وحدت توسط امامین انقلاب، پایه‌های اجتماعی را در برابر توطئه‌های دشمن تحکیم می‌کند. انسجام داخلی، قدرتمندترین سپر در برابر پروژه‌های تفرقه آفرین است. همان‌گونه که برای فرد مؤمن، رهبر و امام و جامعه‌ی مؤمنان، یکی از منابع قدرت معنوی به شمار می‌رود. این قدرت برای دولت و نهادهای آن کشوری که این حکومت را می‌پذیرند، قابل طرح است. از یک حکومت معنوی و خدایی که در رأس آن مؤمن صالح به‌عنوان امام و رهبر قرار گرفته و کادرهایی مثل خود دارد، و از حکمران و دولتمردانی که با دل و جان به دنبال رضایت الهی هستند، قدرتی معنوی حاصل می‌شود که وفاداری خداباوران متعهد را به خود جلب می‌کند. (Hassani-Tabar, 2023: 106) شبکه‌ای گفتمانی بر پایهٔ هویت دینی، مردم‌سالاری، استکبارستیزی، عدالت و وحدت اسلامی است که با مقاومتی پویا در برابر نظام سلطه، به دنبال بازسازی نظم ژئوپلیتیکی، استقلال ملت‌ها و تحقق تمدن نوین اسلامی است (Radmehr et al., 2026: 21).

انسجام اجتماعی در جوامع پیچیده، پدیده‌ای چندلایه و وابسته به دو دسته سازوکار ارتباطی مکمل است: سازوکارهای متمرکز و رسمی (شامل رهبری، قوانین، گفتمان ایدئولوژیک و آموزه‌های وحدت‌بخش) و سازوکارهای غیرمتمرکز و غیررسمی (شامل فرهنگ عمومی، نظام آموزشی، رسانه‌ها، هنر و فضای گفتمانی روزمره). بر اساس نظریه سیستم‌های اجتماعی، بقای هر نظام اجتماعی مستلزم تعامل پویای این دو سطح ارتباطی است؛ به‌گونه‌ای که اتکای صرف به دستورات متمرکز بدون نهادینه‌سازی ارزش‌های مشترک در لایه‌های زیرین جامعه، نه تنها انسجام پایدار ایجاد نمی‌کند، بلکه در مواجهه با تهدیدات خارجی، کارایی خود را از دست می‌دهد. (Konrad, 2012:633) تجربه تاریخی ایران در جنگ ایران و عراق و در جنگ فعلی آمریکا و اسرائیل با ایران نشان می‌دهد که موفقیت در ایجاد اتحاد ملی، حاصل هم‌افزایی میان فرماندهی متمرکز و تولید فرهنگی گسترده (مانند شعر، سینما، گفتمان مساجد و آموزش همگانی) بود که زمینه‌ساز تعهد

داوطلبانه اقشار مختلف جامعه، حتی گروه‌های حاشیه‌نشین یا دور از مراکز تصمیم‌گیری به نظم اجتماعی و پرهیز از رفتارهای تفرقه‌افکنانه گردید. بنابراین، انسجام ملی نه یک دستور از بالا که فرآیندی تدریجی و مبتنی بر انتشار ارزش‌ها در تمام سطوح جامعه است و هرگونه تحلیل آن باید به نقش توأمان «ساختارهای رسمی» و «زیرساخت‌های فرهنگی» توجه داشته باشد.

بر اساس یافته‌های پژوهشی(Gu., Liu, Song, 2006:14) ، شرکت‌کنندگان در یک آزمون بحث علمی، عواملی چون فساد، شکاف طبقاتی، نابرابری درآمدی، بحران مسکن، بیکاری، بی‌اعتمادی نهادی و نارضایتی از عملکرد دولت را به‌عنوان مهم‌ترین تهدیدهای انسجام اجتماعی در چین شناسایی کرده‌اند و نتیجه اصلی پژوهش حاکی از آن است که هویت ملی و انسجام اجتماعی زمانی به مخاطره جدی می‌افتد که مسائل بنیادین اقتصادی و اجتماعی مانند فقر، تبعیض و نابرابری ساختاری بدون راه‌حل باقی بمانند. حال‌آنکه در بسط استدلالی این نوشتار و با تطبیق بر بافت جامعه ایران، می‌توان استدلال کرد که در شرایط اضطراری ناشی از جنگ و فشارهای بیرونی، نقش دولت در مدیریت و کنترل این عوامل آسیب‌زا به‌مراتب حیاتی‌تر می‌شود؛ به‌گونه‌ای که اگر دولت در چنین بستر بحرانی، به‌جای ترمیم شکاف‌های اجتماعی و توزیع عادلانه منابع، از رسیدگی به مطالبات معیشتی، شفافیت و عدالت‌محوری غافل بماند یا اولویت‌های خود را صرفاً بر راهبردهای نظامی متمرکز کند، آنگاه نرخ فرسایش سرمایه اجتماعی به طور تصاعدی افزایش یافته و نه‌تنها همبستگی ملی که در بحران‌های خارجی می‌تواند به‌مثابه یک ظرفیت راهبردی عمل کند، به‌سرعت به نقطه گسست می‌رسد؛ در چنین وضعیتی، مهم‌ترین مؤلفه قدرت ملی یعنی «انسجام درونی به‌عنوان پشتوانه مقاومت» کارکرد خود را از دست می‌دهد و فروپاشی تدریجی نظم اجتماعی، با همراهی مداخله خارجی، به یک امکان محتمل در فرسایش انسجام اجتماعی تبدیل می‌شود.

هویت ملی و انسجام اجتماعی ایران در تقابل با «دیگری» توسعه‌طلب

مقابله با توسعه‌طلبی قدرت‌هایی چون آمریکا و اسرائیل را نمی‌توان صرفاً کنشی عینی، بلکه باید به‌مثابهٔ پروژه‌ای گفتمانی برای مفصل‌بندی هویتی «خودی مقاوم» در برابر «دیگری سلطه‌گر» تحلیل کرد. از این منظر، گفتمان آمریکا از راهبرد دیگری‌سازی، مجموعه‌ای از دال‌های تهدیدآمیز را حول دال «نظم لیبرال» مفصل‌بندی کرده تا هویت خود را در سطح جهانی بازتولید و تحکیم

بخشد. در تقابل با این پروژه، اتحاد ملی به‌عنوان یک زنجیرهٔ هم ارزی از دال‌هایی چون استقلال، تمامیت ارضی و عزت ملی، در سایهٔ دال برتری «مقاومت فعال» شکل می‌گیرد؛ اما این اتحاد نه یک هویت ایستا، بلکه نقطه‌ای موقت از تثبیت در جریان سیال منازعات گفتمانی است که به بازتولید مستمر ارادهٔ جمعی می‌پردازد. این فرایند، مستلزم نهادینه‌سازی مکانیسم‌های گفتمانی است.

ایالات متحده و اسرائیل با ایجاد یک اتحاد استراتژیک عمیق، در پی تثبیت هژمونی و توسعه حوزه نفوذ خود در خاورمیانه در راستای طرح خاورمیانه بزرگ یا به عبارتی خاورمیانه جدید که در دولت بوش در دهه ۹۰ میلادی مطرح شد، هستند. این همکاری‌ها که در قالب طرح‌های بازدارندگی، اجرای برنامه‌های اقتصادی و مداخلات سیاسی دنبال می‌شود، مستقیم‌ترین تهدید را علیه جمهوری اسلامی ایران تشکیل می‌دهد. در طرح خاورمیانه بزرگ به‌صراحت از بازدارندگی آمریکا و اسرائیل از منطقه و عملکرد برای تحقق منافع در خاورمیانه سخن می‌گویند که بیانگر رویکرد توسعه‌طلبانه آنان است. (Jafari, 2010: 199) در مقابل، ایران با درک این تهدیدات وجودی، توسعه توانمندی‌ها از جمله برنامه صلح‌آمیز هسته‌ای را به‌عنوان یک ضرورت استراتژیک و ابزار بازدارندگی در دستور کار قرار داده است. هدف تهران، خنثی‌سازی فشارها در تحریم‌ها و حفظ امنیت ملی در برابر تجاوز و اقدامات متحدین غربی و اسرائیل است. بنابراین، تقابل کنونی را می‌توان به‌وضوح در چارچوب یک رویارویی ناگزیر بین توسعه‌طلبی یک بلوک قدرت و تلاش یک کشور مستقل برای دفاع از حاکمیت و منافع ملی خود تحلیل کرد. این پویایی، هسته مرکزی منازعه جاری در منطقه را شکل می‌دهد. هدف غایی از این طرح، ایجاد یک ایران ضعیف و تجزیه شده است که قادر به ایستادگی در برابر هژمونی اسرائیل و منافع آمریکا در منطقه نباشد. اسرائیل با این رویکرد، در پی حذف اصلی‌ترین مانع در مسیر تحقق آرمان‌های توسعه‌طلبانه خود در غرب آسیا است، حال آن که آمریکا نیز از این روند برای تثبیت سلطه کامل بر منابع استراتژیک منطقه سود می‌برد.

در نظریه پارسونز، تقویت همبستگی از طریق هماهنگی میان ایده‌ها، باورها و ارزش‌های مشترک با محیط محقق می‌شود. از منظر او، نظام‌های فرهنگی به‌صورت انتزاعی موجب انگیزه برای کنش شده و در ذهن کنشگران تجسم می‌یابند. (Roche, 2003: 63) در مقابل، ابن خلدون عصبیت را عامل اصلی همبستگی اجتماعی و وفاق دانسته و معتقد است که وجود آن به تقویت

همبستگی و فقدان آن به اضمحلال آن می‌انجامد. (Ibn Khaldoun, 1983: 243) فارابی نیز عدالت را شرط ثبات و پایداری همبستگی می‌داند. (Azad-Armaki, 2004: 315)از نگاه زیمل، وجود نیروهای هم‌بستگی بخش مثبت ضروری است، درحالی‌که کوزر ستیز با گروه‌های خارجی را منشأ انسجام درون‌گروهی می‌داند. (Coser and Rosenberg, 2005: 206) بنابراین، اگرچه این متفکران بر عوامل متفاوتی مانند ارزش‌های فرهنگی، عصبیت، عدالت یا ستیز در ایجاد همبستگی تأکید دارند، اما همگی در اهمیت انسجام اجتماعی برای ثبات جامعه اتفاق‌نظر دارند.

راهبردهای تقویت هویت ملی و انسجام اجتماعی در برابر تهدیدات خارجی

انسجام اجتماعی به‌عنوان محوری اساسی در تدوین و اجرای برنامه‌های توسعه، مستلزم هماهنگی و انسجام بین اسناد بالادستی، سیاست‌های کلی نظام و مشارکت همگانی است. در برنامه هفتم توسعه، توجه به استعدادهای منطقه‌ای و مشارکت‌های محلی به‌عنوان پیش‌شرط تحقق وحدت ملی موردتأکید قرار گرفته است. بررسی‌ها نشان می‌دهد تدوین برنامه‌های توسعه بدون ملاحظه شرایط فرهنگی، اجتماعی، قومی و جغرافیایی، نتایج مطلوبی به دنبال نخواهد داشت. ازاین‌رو، پیوند جریان توسعه‌خواهی با شرایط محیطی و جغرافیایی، یک ضرورت حیاتی است. در این چارچوب، انسجام اجتماعی نه تنها به معنای توافق نخبگان، بلکه به‌عنوان عزم جمعی تمامی اقشار و مناطق کشور برای دستیابی به اهداف توسعه‌ای تعریف می‌شود. تعدد اسناد بالادستی و عدم ارتباط منطقی بین آن‌ها با برنامه‌های میان‌مدت، از جمله چالش‌های پیش‌رو در تحقق این امراست (Varshavi,1403: 3).

بنابراین، یکی از چالش‌های بنیادین در تحقق انسجام اجتماعی، ناهماهنگی میان اسناد بالادستی و برنامه‌های میان‌مدت توسعه است که ریشه در غفلت از برنامه‌ریزی فضایی و منطقه‌ای مبتنی بر شرایط بومی دارد. اگرچه در برنامه هفتم توسعه بر مشارکت‌های محلی و توجه به استعدادهای منطقه‌ای تأکید شده، اما آنچه این رویکرد را از یک ضرورت اجرایی به یک راهبرد ژئوپلیتیکی ارتقا می‌دهد، پیوند آن با مفهوم «تاب‌آوری سرزمینی» در برابر تهدیدات بیرونی است. در این چارچوب، برنامه‌ریزی فضایی نه تنها به‌عنوان ابزاری برای کاهش نابرابری‌های منطقه‌ای و

تقویت انسجام سرزمینی عمل می‌کند، بلکه با ایجاد زمینه‌های توسعه درون‌زا، ظرفیت مقاومت ملی در برابر توسعه‌طلبی قدرت‌های فرامنطقه‌ای به‌ویژه سیاست‌های ژئوپلیتیکی آمریکا و اسرائیل که مبتنی بر خاورمیانه جدید تنظیم شده است؛ را افزایش می‌دهد. از منظر جغرافیای سیاسی، تحلیل فضایی تهدیدها نشان می‌دهد که تمرکززدایی از توسعه و توزیع عادلانه فرصت‌ها در سطح مناطق، می‌تواند به‌عنوان سپری در برابر نفوذ و فشار خارجی عمل کرده و با تقویت انسجام اجتماعی، شکاف‌های قومی و جغرافیایی را که بستر بالقوه‌ای برای بهره‌برداری دشمنان است، ترمیم نماید. بنابراین، انسجام اجتماعی در این تحلیل، فراتر از توافق نخبگانی، به عزم جمعی برای حفظ تمامیت ارضی از طریق بهره‌گیری از سرمایه‌های مکانی و انسانی متنوع کشور تعبیر می‌شود.

انسجام اجتماعی یعنی آنکه بین مردم با یکدیگر و نظام سیاسی ازسوی‌دیگر انسجام و همبستگی وجود داشته باشد و این انسجام طوری باشد که چنانچه بین مردم از یک سو و مردم و نظام ازسوی‌دیگر شکاف ایجاد شود، مهم‌ترین ضربه به انسجام اجتماعی وارد نخواهد شد. بنا بر تعریف فوق و نیل به اهداف آن توجه به مقولاتی ضروری است: الف) وحدت ارزشی، یعنی همه آحاد جامعه دیدگاه و رویه خاصی در این رابطه با ارزش‌های حاکم بر جامعه داشته باشند. ب) وحدت هنجاری که از دل اتحاد ارزشی بیرون می‌آید و در مجموعه این مقوله خود را در قوانین و مقررات حاکم بر کشور نشان می‌دهد. ج) وحدت منزلتی، به این معنا که جایگاه افراد و گروه‌ها موردتوجه باشد (Rezaei,1390: 81).

از جمله عوامل مؤثر در شکل‌گیری و تقویت انسجام اجتماعی می‌توان به مقوله مشارکت سیاسی اشاره کرد. توسعه صنعتی و رشد نیروی کار در شهرها، زمینه‌ساز اتحاد و تشکل‌های صنفی برای دفاع از منافع مشترک می‌گردد. بااین‌حال، توزیع نامتوازن مزایای نوسازی و توسعه در بین مناطق و اقوام مختلف، خود می‌تواند به عاملی برای اعتراضات سیاسی تبدیل شود. در مقابل، رعایت عدالت اجتماعی و توزیع متعادل ثروت در چارچوب گفتمان رفاه همگانی، به تسریع انسجام اجتماعی کمک شایانی می‌کند. علاوه بر این، توسعه ارتباطات جمعی و گسترش نهادهای مدرن از قبیل آموزش‌وپرورش، سیستم‌های حمل‌ونقل و رسانه‌ها، موجب افزایش آگاهی عمومی از تأثیر سیاست‌های حکومت بر سرنوشت فردی و جمعی می‌شود که این آگاهی، بستری ضروری برای مشارکت و همگرایی ملی فراهم می‌آورد (Fardro et al, 2002: 160).

امنیت ملی، در گرو تحقق مؤلفه‌های بنیادینی چون انسجام اجتماعی، اعتماد عمومی و مشارکت حداکثری است. تضعیف این مؤلفه‌ها از طریق تشدید شکاف‌های هویتی، تقویت خاص‌گرایی و تضعیف گفتمان ارزشی مشترک، موجب آسیب‌پذیری ساختار امنیتی کشور در برابر تهدیدات بیرونی می‌گردد. در چنین شرایطی، فقدان سرمایه اجتماعی و کاهش تاب‌آوری ملی، زمینه‌ساز نفوذ و بهره‌برداری بازیگران خارجی از ظرفیت‌های تنش‌زای داخلی می‌شود. بنابراین، حفظ و تقویت پیوندهای اجتماعی و وحدت نمادین در سطح ملی، نه تنها به‌عنوان عاملی ثبات‌بخش در عرصه داخلی، بلکه به‌مثابه سپر دفاعی غیرقابل‌نفوذ در مقابله با توسعه‌طلبی و اقدامات تخریب‌گرایانه قدرت‌های خارجی عمل می‌نماید. هرگونه تضعیف مؤلفه‌های انسجام اجتماعی از قبیل کاهش اعتماد عمومی، ترویج خاص‌گرایی و تخریب گفتمان ارزشی مشترک، به طور مستقیم امنیت ملی را در معرض تهدید قرار می‌دهد (Mehrabi,2010: 124).

بر اساس دیدگاه اد حسین، پژوهشگر ارشد شورای روابط خارجی آمریکا، راهبرد قدرت‌های خارجی به‌ویژه آمریکا، بهره‌گیری از شکاف‌های قومی و مذهبی در ایران به‌عنوان ابزاری برای هدایت تجزیه‌طلبی و تغییر ساختار سیاسی کشور به سمت یک فدراسیون ایرانی طراحی شده است تا از این طریق ظرفیت دفاعی و تاب‌آوری ملی جمهوری اسلامی ایران را تضعیف نمایند. (Husian, 2026:2) اندیشکده شورای روابط خارجی با طرح مفهوم «ایران یکپارچه نیست»، در تلاش است تا دال مرکزی انسجام اجتماعی را به چالش کشیده و با برجسته‌سازی شکاف‌های قومی و مذهبی به‌عنوان دال‌های شناور، گفتمان غالب همبستگی ملی را به حاشیه راند.

استقلال حقیقی هر کشور، فراتر از رهایی از سلطه‌ی خارجی، در گرو وحدت ملی و همبستگی درونی است به‌گونه‌ای که تمامی مردم امکان نمایاندن آزادانه خواسته‌های خود و مشارکت در تعیین مصالح را داشته باشند. بدون این همراهی، استقلال می‌تواند به بی‌ثباتی بینجامد. ازسوی‌دیگر، عدالت اجتماعی به‌عنوان یک هنجار اساسی مطرح می‌شود که نباید تحت‌تأثیر ایدئولوژی‌های گوناگون و دستگاه‌های تبلیغاتی کشورهای دیگر قرار گیرد. یک نظام سیاسی برآمده از اراده‌ی ملت موظف است با استثمار مقابله کند و از طریق توزیع عادلانه منابع و توجه به مناطق محروم، زمینه‌ای را فراهم آورد که همه شهروندان سهم خود را در پیشرفت کشور احساس

کنند. در نهایت، هویت ملی واقعی تنها در چارچوب چنین کشوری که در عمل به مبارزه با تبعیض و تحقیر می‌پردازد، معنا می‌یابد. (Azimi,2020: 354). ایدئولوژی‌های گوناگون و دستگاه‌های تبلیغاتی کشورهای دیگر، با ارائه تعاریف مغایر از عدالت و استقلال، در پی تحریف هنجارهای عدالت اجتماعی هستند. در مقابل، جمهوری اسلامی ایران مبتنی بر یک مدل واحد و مستقل به نام» اسلام سیاسی است که توسط بنیان گذران انقلاب اسلامی تعریف شده است. این مدل یکپارچه، نه تنها سپری در برابر استثمار و توسعه‌طلبی قدرت‌هایی مانند آمریکا و اسرائیل است، بلکه با مقابله با تبعیض و توزیع عادلانه منابع، زمینه‌ساز مشارکت واقعی تمامی مردم در سرنوشت خویش و تقویت استقلال حقیقی کشور می‌گردد.

آسیب‌شناسی داخلی هویت ملی و انسجام اجتماعی؛ چالش‌های پیش‌رو

پس از تبیین مبانی نظری انسجام اجتماعی در بخش‌های پیشین، اینک به بررسی آسیب‌ها و چالش‌های عملی فراروی آن در جمهوری اسلامی ایران پرداخته می‌شود. بر اساس مطالعه نظام‌مند منابع و انطباق آن با مختصات موضوعی، چهار آسیب داخلی که عبارت‌اند از: عدم شفافیت در مدیریت منابع، قطبی‌سازی سیاسی، غفلت از مؤلفه‌های هویت‌بخش و تشدید احساس بی‌عدالتی، تغییر اولویت‌ها به‌عنوان مهم‌ترین عوامل تضعیف‌کنندهٔ انسجام اجتماعی در جمهوری اسلامی ایران عمل می‌کنند. این آسیب‌ها به‌مثابه نقاط گسل داخلی عمل کرده و زمینه‌ی نفوذ و اثرگذاری تهدیدات خارجی را فراهم می‌آورند. در ادامه، هریک از این آسیب‌ها با استناد به شواهد پژوهشی و ارتباط آن‌ها با راهبرد توسعه‌طلبی آمریکا – اسرائیل بررسی می‌شود.

۱) قطبی‌سازی سیاسی: رقابت‌های انتخاباتی در بازه‌ی زمانی پژوهش، حاکی از تبدیل این عرصه به میدان منازعات حذفی و جایگزینی گفتگوی ملی با تخاصم جناحی است. این وضعیت در نظریه‌های انسجام اجتماعی به‌عنوان «شکاف مرکز – پیرامون» شناخته می‌شود. (Manzaco and Brooks, 1999:232)در شرایط فعلی ایران، قطبی‌سازی بستر را برای عملیات تفرقه‌افکنانه که از سوی مراکز عملیات روانی اسرائیل و آمریکا طراحی و اجرا می‌شوند، هموار می‌سازد. به‌عبارت‌دیگر، این آسیب داخلی، پل ارتباطی میان نارضایتی اجتماعی و اهداف تجزیه‌طلبانهٔ خارجی محسوب می‌شود.

۲) عدم شفافیت: در گفتمان اقتصادی - سیاسی ایران، «شفافیت» به‌مثابه یک امر مهم، پیرامون خود مفاهیمی چون «عدالت توزیعی»، «اعتماد عمومی»، «مدیریت منابع»، «کارآمدی نظام» و «پاسخگویی» را سازماندهی می‌کند. (Ashayeri et al.,2023: 377) نارضایتی‌های اجتماعی در ایران طی سال‌های اخیر، از مطالبات صرفاً سیاسی به سمت گفتمان معیشتی سوق یافته است، به‌گونه‌ای که مفاهیمی چون بیکاری، فساد و کاهش توان معیشتی، در تقابل با دال شفافیت، به دال‌های شناور تبدیل شده‌اند حول محور «ناعادلانه بودن نظام توزیع» مفصل‌بندی می‌شوند. در شرایط جنگ فعلی، گرچه تهدید خارجی به‌عنوان دال تهی، این شکاف‌ها را به‌طور موقت به حاشیه رانده، اما عدم اطلاع‌رسانی دقیق درباره چگونگی مدیریت تورم و مدیریت منابع، می‌تواند پس از فروکش‌کردن تنش‌ها، زمینه‌ساز بهره‌برداری دشمنان برای مشروعیت‌زدایی از نظام گردد. این وضعیت، نشان‌دهنده آن است که شفافیت اقتصادی نه یک مطالبه فرعی، بلکه دال مرکزی ثبات اجتماعی و بازتولید مشروعیت نظام در افکار عمومی است.

۳) غفلت از مؤلفه‌های هویت‌بخش و تشدید احساس بی‌عدالتی: یکی از مهم‌ترین علل انفعال مدنی و کاهش التزام سیاسی و در نهایت فروپاشی انسجام اجتماعی، غفلت از مؤلفه‌های هویت‌بخش به‌عنوان سپرهای فرهنگی در برابر تهدیدات نرم است. (Arab Amiri,2011: 88) با توجه به تحلیل محتوای پیام‌های شبکه‌های معاند در بازهٔ زمانی دو جنگ ۱۲ روزه و رمضان که شامل بزرگ‌نمایی آمار فروش مسکن در تهران با القای فرار سرمایه و جمعیت از پایتخت، برجسته‌سازی بازداشت‌های امنیتی و راه‌اندازی کمپین «نه به اعدام»، پوشش اعتراضات صنفی با تکنیک‌های شعارسازی، دوگانه‌سازی (سرکوبگرومعترض) است، نشان می‌دهد که این بازیگران خارجی، دقیقاً از خلأ هویتی و احساس بی‌عدالتی ناشی از این آسیب، برای القای گفتمان جایگزین به‌جای هویت ملی استفاده می‌کنند.

۴) تغییر اولویت: آسیب‌پذیری جدی در تداوم این انسجام پس از جنگ، ناشی از تغییر ذائقه عمومی از تمرکز بر دشمن اصلی بیرونی (آمریکا و اسرائیل) به سمت مسائل با اولویت پایین‌تر و چالش‌های داخلی است. این تغییر اولویت که ریشه در تفاوت میان انسجام اضطراری ناشی از تهدید مشترک و انسجام ایمانی پایدار دارد، می‌تواند منجر به افول سرمایه اجتماعی به‌دست‌آمده و

بازگشت به گسل‌های سیاسی - اجتماعی پیشین شود، به‌ویژه زمانی که بازگشت با به وضع عـادی، شکاف‌های اساسی را دوباره آشکار سازد. این آسیب به‌عنوان ضربهٔ نهایی انسجام اجتماعی است.

پژوهش حاضر به‌وضوح نشان می‌دهد که آسیب‌های چهارگانه‌ی فوق، نه‌تنها به‌عنـوان عوامـل درونی تضعیف‌کنندهٔ انسجام اجتماعی عمل می‌کنند، بلکه به منزله‌ی زمینه‌های تسهیل‌کننـده بـرای پیاده‌سازی راهبرد توسعه‌طلبی آمریکا - اسرائیل نیز ایفای نقش می‌نمایند. به بیان دقیق‌تـر شـدت و ضعف تاب‌آوری در برابر تهدیدات خارجی، تابعی مستقیم از میزان کارآمدی نظام در مـدیریت و رفع این آسیب‌های داخلی است. بنابراین، هرگونه راهبرد دفاعی و سیاست‌گذاری کـلان، بایـد در گام نخست بر اصلاح ساختاری این نقاط گسل متمرکز شود تا ضـمن بازسـازی سـرمایهٔ اجتمـاعی ازدست‌رفته، ظرفیت تهاجم‌پذیری دشمن را به حداقل برساند.



به‌عنوان یک کاتالیزور گفتمانی عمل می‌کند که با تغییر اولویت‌های هویتی، پتانسیل تبدیل‌شدن به عاملی برای همگرایی ملی را داراست.

بااین‌حال، این انسجام، ماهیتی سیال و شکننده دارد. تداوم این همبستگی ملی، در گرو کارآمدی نظام در مدیریت و ترمیم آسیب‌های ساختاری داخلی است. تحلیل چهارگانه آسیب کلیدی نشان داد که این نقاط گسل، دقیقاً همان بسترهایی هستند که راهبرد توسعه‌طلبی دشمن بر آن‌ها تکیه دارد. آمریکا و اسرائیل با بهره‌برداری از این شکاف‌ها، درصدد القای گفتمان جایگزین و تضعیف روایت «مقاومت» برآمده‌اند. لذا، رابطه بین تهدید خارجی و انسجام داخلی، یک رابطه خطی نیست؛ تهدید خارجی می‌تواند در کوتاه‌مدت عامل وحدت باشد، اما در بلندمدت، اگر با ناکارآمدی‌های داخلی همراه شود، نه تنها به انسجام نمی‌انجامد، بلکه می‌تواند به تشدید بحران مشروعیت و فرسایش سرمایه اجتماعی بینجامد. بنابراین، آسیب‌پذیری‌های داخلی، حلقه مفقوده‌ای هستند که کارایی تهدید خارجی را در جهت‌دهی به انسجام اجتماعی تعیین می‌کنند.

بر اساس یافته‌های پژوهش و با هدف تبدیل تهدیدات بیرونی به فرصتی پایدار برای تقویت انسجام اجتماعی، پیشنهاد می‌شود گفتمان رسمی کشور به‌جای تأکید صرف بر تقابل نظامی، بر ابعاد هویتی و تمدنی تهدیدات آمریکا و اسرائیل متمرکز شود تا زمینه برای جلب همراهی طیف‌های مختلف جامعه فراهم آید. همچنین با توجه به اینکه قطبی‌سازی سیاسی و تغییر اولویت‌ها از مهم‌ترین بسترهای بهره‌برداری دشمن است، طراحی سازوکارهای گفتگوی ملی برای کاهش شکاف‌های سیاسی و جلوگیری از تبدیل اختلاف نظرها به شکاف‌های هویتی غیرقابل ترمیم ضروری به نظر می‌رسد. ازسوی‌دیگر، اولویت‌بندی جدی مبارزه با فساد، تحقق شفافیت و نهادینه‌سازی عدالت اجتماعی در توزیع منابع، نه تنها یک الزام اخلاقی بلکه راهبردی حیاتی برای افزایش هزینه‌های نفوذ دشمن محسوب می‌شود. در نهایت، بازطراحی برنامه‌های پدافند غیرعامل با رویکرد مشارکت محلی و سرمایه‌گذاری بر توسعه درون‌زا در مناطق مرزی و کمتر برخوردار، می‌تواند ضمن تقویت هویت ملی، به‌عنوان سدی دفاعی در برابر طرح‌های تجزیه‌طلبانه عمل کرده و تاب‌آوری سرزمینی را در برابر سیاست‌های توسعه‌طلبانه افزایش دهد.

فهرست منابع

Arab-Amery, Y., & Arab-Amery, R. (2012). Citizenship rights and its position in Islam. Journal of Semnan Police Science, 2(4), 67–92. [In Persian]

Arsal, T., Setyowati, D. L., Hardati, P., Suroso, & Atmaja, H. T. (2021). Social harmony model for social conflict management in Central Java. IOP Conference Series: Earth and Environmental Science, 747(1), 012087. https://doi.org/10.1088/1755-1315/747/1/012087

Asgarkhani, A. M., & Mansouri Moghaddam, J. (2010). Cooperation and conflict in international relations: A look at Alexander Wendt's constructivist theory. Journal of Politics (Siāsat), 40(3), 189-208. [In Persian]

Ashayeri, T., Jahanparvar, T., & Tahereh, T. (2023). A study of factors affecting the occurrence of corruption. Quarterly Journal of Parliament and Strategy, 30(116), 375-412. [In Persian]

Azad Armaki, T. (2004). Social Thoughts of Muslim Thinkers. Soroush Publications. [In Persian]

Azimi, F. (2020). Iranian Identity: An Exploration in Nationalism Diagrams, a Civil Perspective. Agah Publications. [In Persian]

Coser, L. A., & Rosenberg, B. (2005). Fundamental Sociological Theories (A. Azad Armaki, Trans.). Scientific and Cultural Publications.

Fardro, M., & Rezvani, A. (2002). Government, People and Convergence. Asar Publications. [In Persian]

Gu, J., Liu, Y., & Song, W. (2006). A scientific discussion test on some social harmony problems. Institute of Systems Science, Chinese Academy of Sciences.

Hasani Tabar, M. (2023). The discourse of the Islamic Revolution and the plan of spiritual power. Journal of Contemporary Iranian State Studies, 9(4), 99-120. [In Persian]

Hejirian, H., & Baraqi, F. (2020). Examining the feedback of US foreign policy developments in relations with Iran based on constructivist theory. Journal of Foreign Relations, 21(82), 109-144. [In Persian]

Hosseini Beheshti, S. A., Tajik, M., Koosari, M., Haghighat, S., & Nejati Hosseini, M. (2017). Approach and Method in Political Science. SAMT Publications, Humanities Research and Development Institute. [In Persian]

Husain, E. (2026, August 5). Iran is not a monolith: The case for exploiting the country's internal fractures. Council on Foreign Relations. https://www.cfr.org/articles/iran-is-not-a-monolith-the-case-for-exploiting-the-countrys-internal-fractures

Hutabarat, F. (2023). Navigating diversity: Exploring religious pluralism and social harmony in Indonesian society. European Journal of Theology and Philosophy, 3(6), 4-5. https://doi.org/10.24018/theology.2023.3.6.135

Ibn Khaldun, A. (1983). Muqaddimah of Ibn Khaldun (M. P. Gonabadi, Trans.). Scientific and Cultural Publications. [In Persian]

Jafari, A. A. (2010). Common Strategic Interests and the US-Israel Alliance. Institute for Strategic Studies. [In Persian]

Jafari, A. A., & Zolfaghari, V. (2022). Paradigmatic Evolution in International Relations Theories. University of Mazandaran Publications. [In Persian]

Karimi Vala, M. R. (2014). Analysis of social consensus in Imam Khomeini's thought with emphasis on the model of right-oriented technocracy. Journal of Political Knowledge, 6(1), 5-24. [In Persian]

Konrad, M., Pamminger, T., & Foitzik, S. (2012). Two pathways ensuring social harmony. Naturwissenschaften, 99(8), 627–636. https://doi.org/10.1007/s00114-012-0943-2

Manzaco, J., & Brooks, C. (1999). Social Cleavages and Politics Change. Oxford University Press.

Mehrabi, A. (2010). Foundations and components of national cohesion. Journal of Social Sciences, 55(1), 116-147. [In Persian]

Mohammadi, S. (2010). Social Cohesion: Pathology and Strategies for Its Expansion. Agha-ye Noor Publications. [In Persian]

Mostafaei, A. (2009). Social Cohesion: Pathology and Strategies for Its Expansion. Agha-ye Noor Publications. [In Persian]

Radmehr, M., & Saadati, H. (2026). Scenarios of the geography of resistance against the geography of domination inspired by the guidelines of the Supreme Leader of the Islamic Revolution, Ayatollah Khamenei. Journal of Future Studies of the Islamic Revolution, 6(4), 11-36.

Rezaei, Z. (2011). Requirements for National Consensus and Islamic Cohesion in Islamic Society, Journal of Social Sciences, 75(1), 77-92. [In Persian]

Roche, G. (2003). Talcott Parsons' Sociology (A. Nikgohar, Trans.). Tootia Publications. [In Persian]

Thomas, P. D. (2007). The Problem of Solidarity: Theories and Models (A. Morshedizadeh, Trans.). Iranian Civilization Publications.

Varshoi, M. R. (2024). National consensus, constitution, seventh development plan and general policies of the system. Proceedings of the 13th Interdisciplinary National and International Conference on Management, Accounting and Law Studies, Collection of Law and Accounting Articles. [In Persian]

Wendt, A. (1998). Social Theory of International Politics. Cambridge University Press.

Zarei, K., Moghimi, S., & Khastoo, R. (2025). Investigating communicative rationality in realizing synergy and national cohesion of the Islamic Republic of Iran (Examining the performance of the government of Martyr Ebrahim Raisi). Journal of Contemporary Iranian State Studies, 11(3), 49-70. [In Persian]